

درین مقام بسر برد خورش او از بنا تاسی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشد و ز نار با خود میدارد و عبادت آتش بجای آورد و اوقات را به گرفتن ناخن و مو سے سرو اصلاح ریش و برودت صنایع نمی سازد چون این مدت بردشی که مذکور گشت بانتهار رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زین را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارشش نموده خود بجلازمت مرشد کامل رفته هر چه باو باشد از ز نار و مو سے سرو غیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل به بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدانت باشد که حاصل آنرا با با فغانی درین بیت به نظم در آورده :

یک چراغ است درین خانه که از پر تو آن | هر طرف می نگرم آنجمنی ساخته اند

و این حالت را سر پ بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سر پ بیاسی نامند بعد از ملاقات جد روپ بر فعل سوار شده از میان مموره او چین گشتم و موازی سه هزار و پانصد روپه زر زرنگی در گذشتن بر دست راست و چپ خود افشاندم و یک گروه و سه پا قطع نموده بنظر داد و دیکتر که محل نزول او و سه خط قرمز بود فرود آمدم در روز سوم که روز مقام بود بنابر اشتیاق محبت جد روپ بعد از نیم روز بیدان او منوچه گشتم و دانش گهری به ملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب به شام داخل دولت سرا سے خاص گشتم روز چهارم سه گروه و یک پا نور دیده شد حوالی موضع جرادور باغ پر اینه نزول اجلال گشت این منزل هم بغایت خوش و خورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار گروه و سه پا و بر کنار تال دیبال پور بهر به نزول افتاد بنا بر خوبی جا و مقام و لطافت تال درین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخر با هر روز بر کشتی سوار شده به شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می نمودم درین منزل انگور نخر سے از احمد نگر آورده بودند اگر چه در بزرگی با انگور نخر سے کابل نمی رسید اما در لطافت از آن هیچ کمی نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ بالتماس فرزند بابا خرم بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مفر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه گروه و یک پا حوالی پرگنه دولت آباد محل آقا گردید در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری دست داد در موضع شیخ پور از مصافقات پرگنه مذکور درخت بری بنظر درآمد در غایت بزرگی و تناوری و در تنه آن سزده گز و نیم و بلندی از پنج تا سه شاخ یک صد و بیست و هشت درع و یک پا و اطراف شاخها که از تنه جدا شده سایه گستر گردیده است دو بیست و سه درع و نیم و شاخه که بیست و نه ان ذیل بران ظاهر ساخته اند چهل گز درازی آن است در وقتیکه حضرت والد بزرگوارم از اینجا میگذشته اند سه گز و سه پا و بالا از تنه بیخه که سر بر زمین نهاده آنچه خود را بطریق نشانه بر آنجا نهاده اند

من بر شاخ بیخ دیگر مشت گز بالا فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجبت آنکه ببرد ز زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه درخت نصب سازند و فرمودم که بر اطراف آن درخت چو تیره به صفات زینب دهند چون در ایام شاهزادگی به پسر ضیاء الدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من به خطاب **مصطفی** خانی سرفرازی یافته و عده نموده بودم که برگزیده مالکده را که از برگزینات مشهور صوبه بنگاله است بطریق اتمتاً با او فرزند آن او مرحمت نمایم درین منزل این عطیه عظمی در شان او از قوه **آل عثمان** به فعل آمد در سیزدهم کویح واقع شد از منزل مذکور به قصد سیر و شکار با بعضی از محلهها و چند سوار از نزدیکان دختسگاران از اردو جدا شده به موضع حاصل پور متوجه گشتم وارد در حوالی با پنجه فرود آمد و مادر موضع ساکنان منزل فرمودیم از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد درخت انبه بسیار وزین با سراسر سبز و خرم مجلا درین منزل بنا بر سبزه و خرمی جاسه روز مقام شد و این موضع از تغییر کیشو مارو به کمال خان فرادل مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمال پور میگویند باشند در همین منزل شب شیدو واقع شد جوگی بسیار جمع آمده بودند و از م این شب به فعل آمد و باد انا بایان این طائفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله گادشکار نمودم خبر گشته شدن راجه مان در پنجارسید او را به سردار س لشکر که بر سر قلعه کانگه تعیین بود معین ساختند بودم چون به لاهور میرسد می شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان پنجاب است بر سر جا و مقام او آمده بعضی از ولایات او را به نصرت در آورد است دفع او اولی دانسته بر سر او متوجه میشود چون سنگرام مذکور را قوت مقاومت با او نبود ولایات نصرت شده را میگذارد و به کوه های شعب و محکم های شکل پناه میبرد راجه مان سردر پی او نهاده بهمان محکم با در می آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس در آمد و بر آمد خود نا کرده به اندک جاسه خود را با او میرساند سنگرام چون می بیند که جاسه که زیر محل بدر روند او را بمقتضای این بیت

وقت ضرورت چو نماند گزیر | دست بگیر دستم شیر تیز

در مقام مقاتله و مدافعه در می آید به حسب تقدیر سنگ به راجه مان میرسد و جان بجان آفرین می سپرد و شکست بر مردم ادنی قسم و جمع کثیره کشته میشوند بقیه مردم زخمی اسب و براق انداخته بعد تشویش نیچانے بر می آورند هفدهم از ساک پور کوچ نموده بعد از قطع سه کرده به موضع حاصل پور رسیدم در اثنا سه راه یک نیله گادشکار شد موضع مذکور از جاها سه مقرر معین صوبه مالوه است انگور فرادان و درخت انبه بیرون از حساب و شمار دارد آنها سه روان بر اطراف آن جاری وقتی رسیدم که انگور آن بخلاف موسم انگور ولایت رسیده بود به آن ارزانی و فرادانے که ادنی پا جی آن مقدار که خواهد و بیسر باشد بخرد و خنکاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگاه گوناگون بنظر در می آمد مجلا باین لطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گادشکار

انداخته شد. درست و یکم از حاصل پور بد کوچ بار دوسه بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بست دوم از حوالی لعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماند و واقع بود محل نزول گشت درین روز قمر اولان خبر آوردند که شیر را درین سه کرده در قبل داریم با آنکه روز یکشنبه بود درین دوروز که روز نهم کور و نهمین بود باشد به شکار بندوق متوجه نمی شوم بخاطر رسید که چون از جانوران موزی ست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجای مقام اورسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالاسه فیل دهن اورا که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم به حسب اتفاق بیرون دهن او در آمده در کله و مغز او جا کرد و بهین یک بندوق کار اورا تمام ساختم بعد از آن جمعی که همراه بودند هر چند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر بر سنجیک از اعضاے او علامت زخم بندوق نبود آخر الامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد از آن ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده گرگ نرسه میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر میباشد روز دوشنبه بست و سوم یک پهر گذشته به طالع سعد ساعت فرخ به مبارکی بر فیل سوار شده به قلعه ماند و متوجه گشتم یک پهر سه گهری از روز نهم کور گذشته داخل منازل که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا ماند و که یک صد و پنجاه ونه کرده بود در عرض چهار ماه و دوروز به چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نور دیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهاے دلکش بر کناره تالابها یا جوپها و نهرهاے عظیم که پر درخت باد سبزه و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع میگشت و روزی که نه گذشت که در مقام و کوچ شکار نه شده باشد تمام راه بر اسپ و فیل سوار سیر کنان و شکار افگنان می آمدیم و شفقت سفر اصلا ظاهر نشد گو یا که از باغی به باغی نقل می افتاد درین شکارها آصف خان و میرزا رستم و میر میران و انیراے و پدایت احمد و راجه سارنگ دیو و سید کاسو و خواص خان همیشه در جلوسن حاضر می بودند چون پیش از آنکه آیات جلال متوجه این حد و دگر در عبد الکریم معمری را که بحبت تعمیر عمارات حکام سابق در ماند و فرستاده بودم مشارالیه در سینه که آیات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نمودند بجز آنزله ترتیب داده که تا غایت در پیچ جا بد آن نزاهت و لطافت عمارت معلوم نیست که با تمام رسیده باشد قریب سه صد یک روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شده بایستے که این عمارت رفیع در شهرهاے رفیع که قابلیت نزول اجلال میداشت واقع می بود این قلعه بر بالاسه کوچه واقع است در آن ده کرده به مساحت در آمده در ایام برسات جاسے

نوروز

به خوش هوای و لطافت این قلعه نمی باشد شهرها در قلب الاسد بمرتب سرد میشود که بے محافت نمی توان گذرانید و روزها احتیاج  
 به آذرین نمی شود گویند که پیش از زمان راجه پیر یا جیست راجه بود چه سنگه دو نام در زمان او شخصی بجهت آوردن گاه به صحرا برآمده بود  
 در آنجا که در ویدن داسی که در دست داشت بزرگ طلا ظاهر گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد مادر نام آهنگرے آورد  
 که اصلاح آن نماید آهنگر دانست که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهنگر مس  
 طلا میگردد دست در ساعت آن کاسه را همراه گرفته بدان جادو مقام آمد آن سنگ را بدست آورد بعد از آن این گوهر بے بهما  
 بنظر راجه وقت گذرانید راجه بوسیله این سنگ زر را حاصل نموده پاره ازان صرفت عمارات این قلعه نموده در عرض دوازده سال  
 با تمام رسانید و به خواش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این قلعه تعبیه نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار بردند در آخر  
 عمر که دل از دنیا برگرفته بود بر ساحل دریای نرید که از معابد مقرر بنمود است مجلسی ترتیب داد و بر همان را حاضر ساخته بهر یک لطفها  
 و شفقتها از نقد و جنس نورد چون نوبت برهنه که نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسی خوشگین شده  
 آن گوهر بے بهار در آب انداخت بعد از آنکه بر حقیقت او مطلع گشت به حسرت جاوید گرفتار آمد هر چند تفحص نمود اثرے ازان ظاهر  
 نه گشت این مقدمات کتابے نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمی کند و در پیش من یتالی می نساید  
 ماند و سرکاریست از سرکارهاے مقرر صوبه مالوه یک کرد و سی دنه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات  
 و اثرهاے سلاطین قدیم بسیار در او بر پا و برجاست و تا حال نقصانے بدانجا راه نیافته در بسیت و چهارم به قصد سیر عمارات سلاطین  
 سابق سوار شدم اول به مسجد جامع که از بناهاے سلطان هوشنگ خورشید در آدم بغایت عمارات عالی بنظر در آمد تمام از سنگ اشید  
 ساخته اند و با آنکه یک صد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا و دست از عمارت  
 آن کشیده است بعد از آن به عمارت مقبره حکام خلیج در آدم که قبر روسیاه ازل و ابده نصیر الدین ابن سلطان غیاث الدین  
 نیر در آن جا واقع بود چون مشهور است که آن بے سعادت به قتل پدر خود سلطان غیاث الدین که در سن هشتاد سالگی  
 بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهر مرده که در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبه سوم کاسه شربتے بزهر آمیخته  
 به دست خود به پدر داد که این را بے باید نوشید پدر چون اہتمام او درین کار فهمید اول زهر مره از بازوے خود باز کرده  
 پیش او انداخت و روے بخرو بنامندی بدر گاه خانی بے نیاز آورده بزبان راند که خداوند عمر من به هشتاد سال رسیده  
 و این مدت را بدولت و کامرانی گذرانیدم چنانچه هیچ بادشاهی را بمرگزشته و اکنون که زمان باز پسین من است امیدوارم

کہ نصیر را بہ خون من نہ گیری و موت مرا با جل مقدر حساب نموده بازخواست آن نہ نمائی بعد از ادا سے این کلمات این کا سہ شربت زمہر  
 آمیختہ بالا جرعه در کشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمہ آن بود کہ ایام دولت را بہ عیش و عشرت گذرانیدہ ام کہ  
 ہچیک از سلاطین را پس نہ گشتہ است کہ چون در سن چہل و ہشت سالگی با درنگ حکومت نشست بجرمان و نزدیکان خود اظہار نمود  
 کہ در خدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است کہ لشکر کشی نمودہ در یو از م تر دو سپاہگیری تقصیر سے نکرده الحال کہ نوبت دولت  
 بمن رسید ارادہ ملک گیری ندارم و میخواہم کہ بقیہ عمر را بہ عیش و عشرت بگذارم میگویند کہ پانزدہ ہزار زن در محل خود جمع نمودہ  
 شہر سے ازین طائفہ ترتیب دادہ مشتمل بر جمع طوائف از اقسام و اصناف پیشہ کار و حاکم و قاضی و کو تو ال و آنچه بجهت نظام شہر  
 در کار است از زنان تعیین نمودہ بود و ہر جا خبر کنیز سے صاحب جمال شنیدی تا بدست نیارودی از پانہ نشسته اقسام صنایع و علوم  
 بہ کنیزان آموخت و بہ شکار میل بسیار داشت آہو خانہ ساختہ بود و در انجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در ان  
 آہو خانہا شکار میکرد و بجلا در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچہ قرار دادہ بود بر سر بیخ غنیمی سواری نکرد و این مدت را بفرغت  
 و آسودگی و عشرت گذرانید و بچنین سچکس بر سر ملک او نیامد بزر باہا است کہ چون شیر خان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود  
 با وجود جوان طبعی بر سر قبر نصیر الدین رسید بجهت ہمین عمل شایع بہ ہمچی کہ با و ہمراہ بودند فرمود کہ چو بہا بر سر قبر او زند من نیز چون بہ قبر  
 او رسیدم لگدی چند بر گور او زودہ بہ بندہ پاکہ در ملازمت بودم تا قبر او را لگد کار سے نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم کہ  
 گور او را شگافتہ اجزائے ناپاکہ اورا آتش اندازند باز خاطر رسید کہ چون آتش فوریت از نورانی جیف ست کہ بہ سوختن جسد  
 کثیف او آن جو سہر لطیف آلودہ گردد و نیز مبادا کہ ازین سوختن در نشاء دیگر تخنیمی در عذاب او رود فرمودم کہ استخوانہا سے فرسودہ  
 اورا با جزائے خاک شدہ در دریا سے نرید انداختند چون در ایام حیات بواسطہ حرارتی کہ در طبیعت او غالب بود ہمیشہ در آب  
 بسیر میکرد چنانچہ مشہور است کہ در حالت مستی یکبار خود را در یکی از حوضہا سے کا لبادہ کہ عمق تمام داشت انداخت چند سے از خدمتگاران  
 محل سعی نمودہ موی او را بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد از انکہ بہ ہوش آمدند کہ رساختند کہ چہین امر سے واقع شد  
 از شنیدن این مقدمہ کہ موسے سر او را کشیدہ بر آوردند بسیار غضبناک گشتہ فرمود کہ دست آن خدمتگار را بریند باہر دیگر کہ این قسم  
 حالتی دست داد بچکس بہ بر آوردن او جرات نکرد تا در آب غوطہ خورده جان داد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یک صد و دہ سال  
 از فوت او این مقدمہ بوقوع آمد کہ اجزائے فرسودہ او ہم باب پوست درمیت و ہشتم عبد الکریم را بہ جلد سے عمارات ماند کہ  
 بہ حسن سعی و اہتمام او با تمام رسیدہ بود بہ منصب ہشت صدی ذات و چہار صد سوار از اصل و اضافہ سرفراز ساختہ بظاہر معجزات

بلند نام گردانیدم در همان تاریخ که ریات جلال به قلعه ماند و در آمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم با عساکر منصوره به شهر برهان پور که حاکم نشین ولایت خانایس است داخل میشود بعد از چند روز عزرائض افضل خان و راسه رایان که در وقت بر آمدن اجیر فرزند مشار ایلمه آنها را به همراهی ایچی عادل خان مرخص ساخته بود پس رسید مشعر بر آنکه چون خبر آمدن مایان به عادل خان رسید هفت گروه با استقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازیم تسلیم و سجده و آداب لے که معمول در گاه است هر موی که فرد گذشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دو تنخواهی پیش از پیش نموده تعهد کرد که دلاپاتیکه از تصرف اولیاسه دولت قاهره برآمده مجموع راز عنبر نیره نخت استخراج نموده بمصرف بندها سه بادشاهی باز گذارد و تقبل نمود که پیشکش لائق به همراهی ایچیان به عزت تمام روانه در گاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایچیان را به عزت تمام بجا و مقامی که بحیث آنها ترتیب یافته بود فرد می آوردند در همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتیکه با و اعلام می بایست نمود پیغام میداد این اخبار از عزرائض افضل خان و راسه رایان به مسامع جلال رسید از اجیر تار و زرد و شنبه بست و سوم ماه مذکور در مدت چهار ماه و دو قلاوه شیر و بست و بست راس نیله گادوش راس چیل و شصت راس آهوسه بست و سه خرگوش در باه دیکهزار دو بست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود در بین شها حکایت شکارها سه ایام پیش و شوق خواهمی که خاطر را بدین شغل بود با ستادها سه پای سریر خلافت مهیر نقل می نمودم بخاطر رسید که آیا شماره شکار سه که از ابتدا سه سن نیز تا حال واقع شده بدست توان آورد بنا برین مقدمه بواقع نویسان و مشرفان شکار و افراد لان عمله و نفعه این خدمت افز نمودم که در صد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموع را فراهم آورده به من بشنو اند ظاهر شد که از ابتدا سه سن دوازده سالگی که سه نهصد و هشتاد و هشت سال هجری لغایت آخر همین سال که یازدهم سال است از جلوس همایون دسن من به پنجاه سال قمری رسیده بست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از پنجاه هفت هزار و یک صد و شصت و هفت جانور بدست خود به بندوق و غیره برین موجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دو بست و سه از قلاوه و راس و غیره شیر و شتا و دوش قلاوه و خرس و چیته در و باه داد و بلا و و کفتار و نه قلاوه نیله گاد و شنبه و هشتاد و نه راس مها که از عالم گوزنست غایتا در بزرگی و کلانے برابر نیله گاد و میش و سی و پنج راس آهوسه نرد ماده و چکاره و چیل بزرگویی و غیره یک هزار و شش صد و هفتاد و راس و قوج و آهوسه سه صد و بست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس گاد میش صحرائی سی و شش راس خوک نود و راس زنگ بست و شش راس قوج کوهی بست و در راس از علی سی و دو راس گوز خورش راس خرگوش بست و سه راس جانوران پرند و سیزده هزار و نه صد و شصت و چهار کیوترو و هزار و سی صد و چهل و هشت قطعه لک و جگر سه قطعه عقاب و دو بست قلیواج بست و سه قطعه چغدی و نه قطعه تو طان دوازده قطعه موش جو پنج قطعه کنجشک چیل و یک قطعه فاخته بست و پنج قطعه بوم

سی قطعه مرغابی و قاز و کاروانک و غیره یک عدد و پنجاه قطعه زراغ سه هزار و دویست و هفتاد و شش قطعه جانور آبی مگر مچ که ننگ ازان  
تعبیر توان نموده عدد \*

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس بهایون

یک گهری از روز و شنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول ۱۲۶۶ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت به عشرت سرا سے  
حل که خانه شرف و سعادت اوست انتقال فرمودند در همین وقت بحویل که ساعت سعادت بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق معتد  
فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در آئینه نقیسه گرفته آئین بندگی نمایند با وجودیکه اکثر اراک عیان دولت در خدمت فرزند خرم  
بودند مجلس ترتیب یافته که از سنوات سابق هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه به اند خان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین  
سنه دوازده است عرض شد اشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی بدستور سالها سے گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر  
و بساط در میان ست پیشکش همه ساله به بند با معاف شود این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند و بلند را ابد عا سے خیر مندی یاد آورده  
از درگاه الهی خیریت دارین بحبت او مسالت نمودم حکم کردم که درین نوروز هیچکس پیشکش ننگد اند بوا سطره انسا و تنباکو که در اکثر مزاجها  
و طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه به کشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیز بفرمان مطلق گشته در ایران میفرمایند  
که هیچکس متکلم کشیدن آن نگرود چون خان عالم به مداومت کشیدن تنباکو بے اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر پیام و اقدام می نمود  
یا دگار علی سلطان ایچی دارا سے ایران انیمشی را به شاه عباس عرض بنمایند که خان عالم یک لحظه بے تنباکو نمی تواند بود جواب عرض شد  
او این بیت مرقوم می سازد

رسول یاری بخوابد کند اظهار تنباکو  
من از شمع و فاروشن کنم بازار تنباکو

خان عالم نیز در جواب بیٹے گفته فرستاده است

من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو  
از لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان هنگام سعادت آستان بوسی دریا نته دوازده زنجیر نیل نرو ماده پیشکش گذرایند ظاهر بخشی هنگامه  
که مخاطب و معاتب به بعضی تفصیلات بود سعادت کورنش دریا نته نیلان او که بست و یک زنجیر بود از نظر اثرش گذشت دوازده زنجیر  
پسند افتاده تمه را با و مرحمت نمودم درین روز مجلس شراب ترتیب داده با کثر بند با نیک در طراست بودند شراب مرحمت نموده همه را مست

با ده اخلاص ساختم در چهارم فرادلان خبر رسانیدند که ببری در حوالی سکر تالاب که درون قلعه از عمارات مقرر حکام مایوه است قبل  
 در یکم همان لخط سوار شده توجه آن شکار گشتم چون بپزند کور ظاهر گشت بر احدیان و جامع که در جلو بودند حمله آور گشته ده دوازده  
 نفر را مجروح و زخمی ساخت آخر الامر به سه تیر بنادوق کار او ساخته شر او را از بندها سے خدا در ساختم در هشتم منصب میر میران  
 که بزاری ذات و چهار صد سوار بود هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب  
 خان جهان بزاری ذات و سوار افزوده شد که شش بزاری ذات و سوار بوده باشد و یعقوب خان که به هزار و پانصدی ذات  
 و هزار سوار سر فرزند بود به دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند گردید بر منصب بهلول خان بیانه پانصدی ذات و سی صد  
 سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه کن  
 ترددات مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم  
 ماه مذکور مطابق بست و دوم ربیع الاول سنه هزار و بست و شش و زن قمری منعقد گشت درین روز در اسب سبب عزرا  
 از طویل خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبار خان افزودم  
 که به پنجزاری ذات و سه هزار سوار سر فرزند بود و یازدهم حسین بیگ تبریزی که دارا سے ایران او را نزد حاکم گلکنده بطریق ریالت فرستاده بود چون بواسطه  
 نزاع فرنگیان با قزلباشان راه بر میسر و دود با ایچی حاکم گلکنده ملازمت نمود و در اسب و چند خور پارچه دکن و گجرات پیشکش او گذشت و همین  
 تاریخ اسب عراقی از طویل خاصه به خان جهان مرحمت نموده شد در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا راجه باوشنگه افزوده شد که پنج هزاری ذات  
 و سه هزار سوار بوده باشد در هفتم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا شتم افزوده پنجزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادق خان  
 هزار و پانصدی ذات و هفت صد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و اروث خان بر منصب هزار و پانصدی و شش صد سوار به همین  
 دستور سر فرزند گردید بر منصب انبراسے پانصدی و یک صد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد سه  
 گهری از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد و در همین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشکر خیر مقهور که سی و دو نفر بودند و در  
 جنگ شهنواز خان و شکست آن بد اظرف بدست او یاسے دولت قاهره اقتاده بودند یکی را به اعتقاد خان سپرده بودم محافظانیکه  
 بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده او را بیگر فریاند این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد اعتقاد خان را در مدت سه ماه از کور  
 منع نموده بودم چون مجبوس مذکور بے نام و نشان بود هر چند تردد نمودند بدست در نیامد آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در  
 محافظت او غفلت نموده بودند بیاست رسانیدند اعتقاد خان درین روز حسب الالتماس اعتماد الدوله سعادت کور نشن



اور یافت چون مدتی بود که احوال بنگالہ و سلوک قاسم خان خوب شنیده نمی شد بخاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات  
 صوبہ بہار را ایک گونه صورتی دادہ کان الماس را کہ تصرف و عمل بندہا سے درگاہ در آورده است بہ صوبہ بنگالہ فرستادہ جہانگیری  
 را کہ در صوبہ آہ آباد جاگیر دارد بجای او بہ بہار روانہ سازم و قاسم خان را بدرگاہ طلب دارم در عین ساعت در روز تبرک  
 حکم شد کہ درین باب فرامین مطاعہ بقلم در آورند و سزا دلان تعیین شوند کہ جہانگیری قلی خان را بہ بہار برده ابراهیم خان فتح جنگ را  
 روانہ بنگالہ سازند و سکندر جوہری را نو اختہ ہزاری ذات دسی صد سوار سرفراز ساختم و در بیت و یکم محمد رضا ایلی دارائی ایران  
 را رخصت نمودم شصت ہزار در ب کہ سی ہزار روپیہ بودہ باشد با خلعت باو مرحمت شد و برابر یاد بودی کہ برادرم شاہ عباس  
 بخت من فرستادہ بود تحفہ چند از قسم مرصع آلاتی کہ دینا داران دکن فرستادہ بودند با دیگر پارچہا و نفایس ہر جنس و ہر قسم کہ تحفگی را  
 شایان بود موازی یک لک روپیہ ہمراہ ایلی ندکور روانہ ساختم از آنجملہ پیالہ بلوری بود کہ چلی از عرق فرستادہ بود آن پیالہ را شاہ  
 دیدہ بودند بہ ایلی گفتہ باشند کہ اگر درین پیالہ برادرم شراب نوشیدہ بخت من بفرستند شفقت تمام خواہد بود چون ایلی اینی را  
 اظہار نمود در حضور او چند مرتبہ ازین پیالہ شراب خوردہ فرمودم کہ سر پوش در کابی بخت آن تیار ساختند و داخل سوغاتہا نمودہ  
 فرستادم سر پوش بنا کاری بود بہ فشیان عطار در رقم فرمودم کہ جواب کتابت کہ آورده بود بروجہ ثواب مرقوم سازند در بیت دوم  
 قراولان خبر شیر آوردند همان لحظہ سوار شدہ خود را بسر شیر رسانیدم و بہ سیر بندوق خلق را از شراد و اورا از شرفس خیس خلاص  
 ساختم مسیح الزمان گریہ آورده گذرانید کہ این گریہ بخشی است در منزل من بچہا ہم از تولد یافت و ہم بہ گریہ دیگر حفت شدہ بچہ از وہم رسید  
 در بیت پنجم فوج اعتماد الدولہ در میدان جہر کہ در شن از نظر گذشت دو ہزار خوش اسپہ کہ اکثر مغل بودند و پانصد پیادہ تیرانداز  
 و توپچی و چہارادہ زنجیر فیل فوج را بختیان بہ شمار در آورده بعرض رسانیدند کہ فوج مذکور بسیار آراستہ و تہوزک بنظر درآمد در بیت  
 دشم شیر مادہ شکار شد روز پنجشنبہ غرہ اردی بہشت الماسی کہ مقرب خان بہ مصحوب قاصدان فرستادہ بود بنظر درآمد بیت دسہ  
 مسخ وزن داشت جوہر باین بسے ہزار روپیہ قیمت نمودند فردا علی الماس بود بغایت پسند افتاد فرمودم کہ انگشتری ساختند  
 در سوم منصب یوسف خان حسب التماس با با خرم از اصل و اضافہ ہزاری ذات و ہزار پانصد سوار شخص شد و بیستین منصب  
 چند سے دیگر از امراد منصبداران بہ بجزیرہ فرزند کو را اضافہ حکم شد در ہفتم چون قراولان چہار شیر در قتل داشتند بعد از گذشتن  
 دوپہر سہ گھڑی با محل متوجہ شکار آنها شدم چون شیران بنظر درآمد نور جہان یکم از من التماس نمود کہ اگر حکم شود من شیران را  
 بہ بندوق بزم فرمودم کہ چنین باشد دو شیر را بہ بندوق و دوئی دیگر را بہ ہر یک بد و تیرزودہ انداخت تا چشم بر ہم زدیم قالب این

چهار شیر را به شش تیر از جیات پرداخت تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده بود که از بالاس فیل از درون عمارت  
شش تیر انداخته شود که یک خطا یافتند و چهار دو فرصت جستن و حرکت خمیدن نیابند به جلدوی این کمانداری سزار اشرفی نثار  
نموده یک جفت پونجی الماس که یک لاک روپیه قیمت داشت مرحمت نمود در همین روز معمور خان با تمام عمارات و دو تخته لاه بود  
مخصوص گشت در دهم فوت سید وارشاکه فوجدار صوبه او دهر بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعای فوجدار  
می نمود اورا بخطاب تهور خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته به فوجدار می بفرستد از پرگانات صوبه ملتان تعیین نمود در بست و  
دوم طاهر بخشی بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیش کشی که داشت نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان  
حاکم بنگاله با دوزنجیر فیل شیخ مودود درین روز از نظر گذشت و بیست هشتم به التماس خان دوران پانصدی بر منصب عبدالعزیز خان  
افزاده حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیوانه صوبه بکرات از تیر کشید به میرزا حسین مقرر گشت اورا به خطاب کفایت خانی سرفراز ساختم  
در هشتم لشکر خان که به خدمت بخشی گری بنکش تعیین بود آمده ملازمت کرد یک صد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین  
اوستاد محمد نائی را که در فن خود از بے نظیران بود فرزند خرم بوجیب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز از او شنیده شد و نقشه که در  
غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که اورا به روپیه وزن نمودنش هزار و سی صد روپیه و فیل خوصه دار  
نیریا و عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیل سوار شده در راه اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده به منزل خود برود و ملاسد  
قصه خوان از ملازمان میرزا غازی در همین روزها از قصه آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او  
به من در افتاد اورا بخطاب مخطوط خانی خوشدل ساخته یک هزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل و پانگی بدو عنایت نمود بعد  
چند روز فرمودم که به روپیه اورا برکنند چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به منصب دو صدی ذات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم  
که همیشه در مجلس گپ حاضر می بود و هشتاد و هجدهمین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهره که در شن بنظر در آورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل  
و یک صد نفر بند و پنجی بود در بیست و چهارم خبر رسید که هما شکره میره راجه مان سنگه که داخل امراسه کلان بود در بالا پور ولایت برار  
با فراط شراب در گذشت بدو در دهم درین سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده در همین روزها

عنه میگویند که شاعری فی البدیهه این بیت خواند

نور جهان گرچه بخت زن است	در صفت مردان زن شیر افکن است
--------------------------	------------------------------

لطف این شعر این است که قبل از آن که نور جهان داخل محل جهانگیری شود زوجه شیر افکن خان بوده است ۱۲

بسیار سے از اطراف ولایات دکن دبر ہا پور و گجرات و پیرگنات مالوہ بہ میوہ خانہ خاصہ شریفیہ آوردہ بودند با آنکہ این ولایت بہ خوش  
انگی معروف و مشہورند در شیرازی و کم رنگی و کلاسنے انہ کم جاسے برابری بہ انہ این ولایت بسکند چنانچہ مکرور حضور فرمودم کہ بوزن  
در آورد یک سپرد یک پاو و بلکہ خیرے زیادہ ظاہر گشت غایتاً بہ خوش آبی دلدت و چاشنی و کم نقلی انہ چھیرا نو کہ در حوالی آگرہ واقع  
است زیادتی بر جمع انہ پاسے این ولایت و سایر جا پاسے ہندوستان وارد در بست ششم نادری خاصہ کہ تا حال با این نفاست  
نادری زر و وزی در سرکار من دوختہ نہ شدہ بود جہت فرزند با با خرم فرستادم و حکم شد کہ برندہ آن مذکور سازد کہ چون این نادری  
این خصوصیت داشت کہ در روز بر آمدن از اجمیر بہ قصد تسخیر ولایات دکن پوشیدہ بودم جہت آن فرزند فرستادہ شد در ہمین تاریخ  
و ستارے کہ از سر خود برداشتہ بودم بہمان طور چھیدہ بر سر اعتماد اللہ ولہ گذاشتم و اورا بدین عنایت سر بلند ساختم نہ قطعہ زمر و دو یک قطعہ  
اور سی مرغ و انگشتری نگین یا قوت مہابت خان بطریق پیشکش فرستادہ بود از نظر اشرف گذشت مبلغ ہفت ہزار روپیہ بہ قیمت  
رسید در روز کور باران کرم و عنایت الہی تقاطر گشت آب در ماند و چیلے روسے بہ کمی نہادہ بود خلق ازین امر مضطرب احوال بودند  
چنانچہ بہ اکثر نیاہا حکم شد کہ بہ کنار در پاسے زبیداروند و امید بارش و باریدن درین روز ہا نمود جہت اضطراب خلایق از روی نیارند  
توجہ بدرگاہ باری گشتم اللہ تعالیٰ بکرم و فضل خود بارانے عطا فرمود کہ در عرض یک شبانہ روز تا لالہا و برکھا و ناہا پرگشت و آن  
اضطراب خلایق بہ آرامش تمام تبدیل گردید شکرانہ این عنایت را بہ کدام زبان ادا توان کرد غرہ ماہ تیر علم بوزیر خان مرحمت شد  
و پیشکش رانا کہ مشتملہ دوراس اسپ و پارہ پارچہ گجراتی و چند کوزہ اچار و دریا بود بنظر درآمد در سوم معزا خبر گرفتاری عبد اللطیف نامے  
از حاکم زاد پاسے ولایت گجرات کہ ہمیشہ در ان صوبہ فشار قندہ و نسا بود آورد چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس  
باری بجا آوردہ شد فرمودم کہ مقرب خان اورا بدست کے از منصبہ اران تعینات آنجا بدرگاہ فرستد زمیند اران نواحی ماند و اکثر  
آمدہ عزمت نمودہ پیشکش با گذرانیدند در ششم راہد اس پسر راجہ راج سنگھ کچوا بہ راٹیکہ راٹلی کشیدہ اورا بدین خطاب سرفراز ساختم  
یادگار بیگ کہ در ماوراء النہر بہ یادگار توری مشہورست دزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالت خودہ آمدہ ملازمت کرد از جملہ پیشکش  
او پیالہ سفید خطائی پایہ واری مستحسن افتاد و پیشکش بہادر خان حاکم قندھار کہ نہ راس اسپ و نہ تغور اقمشہ نفیسہ و دو دانہ پوست  
روباہ سیاہ و دیگر خیر ہا بود از نظر گذشت ہم درین تاریخ راجہ کدینہ ہم زاین نام سعادت ملازمت دریافت دیہت زنجیر فیل نزد  
آمدہ پیشکش گذرانید در دہم اسپ و خلعت بہ یادگار توری مرحمت شد در سیزدہم عید گلاب پاشان بود لو از م آن روز بجا آوردہ شد  
و شیخ مودو و ہشتی کہ از تعینات صوبہ بنگالہ است بختاب ہشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدوم مرحمت شد در چہار دہم راول سمرسی

پسر راول اودے سنگھ زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه دسه زنجیر فیل و یک عدد پانده ان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش  
 گذرایند در پانزدهم از قطعه الماس از حاصل کان وازاند دخترهای زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصوب  
 محمد بیگ فرستاده بود از نظر اشرف گذشت از جمله یک قطعه چهارده و نیم تانگ بود یک لک روپیه قیمت شد در همین روز به یادگار  
 قورچی چهارده هزار در ب انعام مرحمت شد و او را به منصب پانصدی ذات دسی صد سوار سرفراز کردم منصب تانار خان بکادل بیگی  
 از اصل و اصفانه دو هزاری ذات دسی صد سوار مقرودا ششم و پسران او علوه هر یک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الاتماس  
 شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیر خان افزوده شد در بیست و نهم که روز مبارک نخبینه بودید عبد الله بارهه متشاه  
 فرزند بلند اقبال بابا خرم به ملازمت رسید و عرائض آن فرزند رسانید مشتمل اخبار فتح ولایات دکن که مجمع دنیا داران آنجا سرحد  
 بر رقبه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقابلید قلعهها و حصنها به تخصیص قلعه احمد نگر را بنظر در آوردند به شکرانه این  
 نعمت عظمی و عطیة کبری سر نیاز مندی به درگاه بی نیاز نهاده لب بشکر کشادم و داد عجز و نیاز مندی داده فرمودم که تقارن است شادایا  
 بخوارش در آوردند لکن الحمد که ولایات از دست رفته تصرف اولیای دلت قاهره در آمد منفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بجز  
 ناتوانی خود اعتراف آورده مالی سپارد و خراج گذار گشتند چون این خبر به سیله نور جهان حکیم به سماع جلال رسید برگشته بود که دو لک روپیه  
 حاصل دارد با رعایت نمودم انشاء الله تعالی چون افواج قاهره ولایت دکن و قلاع آنجا در آیند و خاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف  
 آنها جمع گردد پیشکش دنیا داران دکن را که درین مدت این چنین پیشکش بهیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته بر اینچنان آنها  
 روانه ملازمت خواهد شد امرای دکن درین صوبه جاگیر دار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت در یافته مخصی گردند  
 و در ایات جلال با فتح و فیروزی عازم پایتخت میسر گردد چند روز قبل از آنکه اخبار فتح مذکور برسد شبی به دیوان خواص حافظ تفاق  
 نمودم که غایت این کار چه نوع خواهد شد این غزل برآمد:

روز چهارم شب فرقت یار آخر شد | ز دم این فال گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین امان نمود مرا امید واری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در  
 بسیاری از مطالب به دیوان خواص رجوع نموده ام و بحسب اتفاق آنچه برآمد نتیجه مطابق همان نخبینه و کم است که نخلت نموده باشد  
 در همین روز هزار سوار بر منصب اصف خان افزوده او را به پنجزاری ذات دسی صد سوار سرفراز ساختم و آخر با سه روز با مردم محل به سیر عمارت  
 هفت منظر مشوجه شدم و ابتدا سه شام بدو تخته باز گشتم این عمارت از احداث بانتهای حکام سابق مالوه است که سلطان محمود خلجی

باشد ہفت طبقہ قرار داده و در ہر طبقہ چہار صفہ ساختہ مشتمل ہر چہ بلندی این مینار پنجاہ و چہار صغ و نیم است و دور پنجاہ گز زمین  
 از سطح زمین تا طبقہ ہفتم یک صد و ہفتاد و یک در زقن و آمدن یک ہزار و چہار صد و پینہ شمار شد درسی و نیم سید عبد اللہ را بخت آ  
 سبت خانی سرفراز ساختہ و بہ خلعت و اسپ و نعل پنجہ صغ سر بلند گردانیدم و بہ خدمت فرزند بلند اقبال فرخس ساختم و لعل  
 کہ از سی ہزار مد پیر زیادہ می از دہ دست او بہت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بہ قیمت آن نہ کردہ چون مدتی مدید بر سر خود  
 می بستم اورا مبارک دانستہ بطریق شگون فرستادہ شد سلطان محمود خویش خواجہ ابوالحسن بخشی را بہ خدمت بخشی گری و وافتہ نویسی  
 صوبہ بہار تعین نمودم و در وقت رخصت نیلے باو عنایت نمودم آخر ما سے روز پنجشنبہ امر داد با مردم محل بہ قصد سیر نیل کنند کہ از  
 جا اسے دلکش قلعہ ماند و است متوجہ گشتم شاہ مذاق خان کہ از امر اسے معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکہ این ولایت را بہ جاگیر  
 داشت عمارتے در اینجا ساختہ بقابت دلشیں و فرح بخش تا دوسہ گھڑی شب توقف نمودہ بعد از ان متوجہ دولت خانہ مبارک  
 گشتم چون از مخلص خان کہ دیوان و بخشی صوبہ بنگالہ بود بعضے سبکیا بعضی از ہزاری ذات و دوست سوار کم نمودم  
 در مقیم نیل سستی از فیضان مشکیش عادل خان گجراج نام بہت رانا امر سنگھ فرستادہ شد در یازدہم بہ قصد شکار متوجہ گشتم و یک منزل  
 از قلعہ پامین آدم غایتا کثرت باریدگی دگل بدرجہ بود کہ مطلق تر دو حرکت بسر نہ شد بنا بر وفا بہت مردم را سودگی جو امانات  
 فتح این غرمت نمودہ روز پنجشنبہ در سیردن گذر آئیدہ شب جمعہ باز گشتم در پین روز ہدایت اللہ کہ در خدمت تو زک و ترددات  
 حضور بسیار چہان ست بہ خطاب فدای خانی سرفراز گشتہ درین برسات بارش بدرجہ شد کہ پیران کہن سال گفتند کہ این قسم بارانے  
 و ماہ صغ و عصر یادند اریم فریب بہ چل روز ابر و باران بود چنانچہ گاہے حضرت نیر اعظم ظہور میفرمودند باد کثرت باران بہر تہ  
 رسید کہ اکثر عمارتہا سے قدیم و جدید از پا درآمدند و در شب اول باران و برقی و صاعقہ چند سے افتاد کہ بان علامت ہدایم  
 گوش رسیدہ اورا در سیاحت کس از زن و مرد و شایع شدند در بعضے عمارتہا سنگین رسیدہ شکست در بنا اسے آن راہ یافت بیج صدایش از زمین کوبید  
 نمیدست تا ماہ سلا ماہ مذکور شدت باد و باران در ترستے بود بعد از ان رفتہ رفتہ رو بہ کمی نہاد و از کثرت سبزہ دریا صین خود رو چہ نویس دورہ و  
 دشت و کہہ و صحرا فرو گذشتہ است و معمورہ عالم معلوم نیست کہ مثل ماند و جاسے از حیثیت خوبی ہوا و لطافت جا و صحرا بودہ باشد بہ تخصیص در  
 فصل برسات درین فصل کہ از ماہ ہاسے مقرر تا بتاست شہاد و درون خانہا بہ لحاف نمی توان خوابید و روز با ہنوعی کہ مطلق باوزن  
 و تغیر جا و منزل احتیاج نمی آند انچہ ازین عالم نوشتہ شود ہنوز اندکے از بسیار سے خوبہا سے اینجا ست دو چیز مشاہدہ افتاد  
 کہ در پچ جا از ہندوستان ندیدہ بودیم یکے درخت کیلہ خشکی کہ در اکثر صحرا ہا سے این قلعہ رستہ است دیگر آشیانہ ممولہ کہ بزبان

برانی

بجی

شهریچ

فارسی و منشی میگویند تا حال سبک از هیوادان خبر از ایشان او نداده بودند به حسب اتفاق در عمارتیکه بسری بردیم آشیانه او ظاهر شد و ریچ بر آورده بود سه پیر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به قصد سیر و تماشای محله و عمارت سکر تالاب که از احداث یافتنای حکام سابق مالوه است سوار شدیم چون به جهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب به اعتماد الدوله قیل مرحمت نه شده بود در آشنای راه فیلی از قیلان خاصه که جگت جوت نام داشت با و مرمت نمودم و تا شام در آن عمارت دگش بسری برده از خرمی و بسری صحرایا به اطراف بنامت مخطوط گشتم و بعد از ادای عبادت و تسبیح شام میوه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه قبله ربناول نام که جهانگیر قلی خان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قاشهارا مخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که سبکس پوشد مگر آنکه من عنایت کنم اول دگله نادری که بر بالاسه قبا پوشد درازی قد آن از کمر تا بان سرین آستین ندارد پیش آن به تکه بسته میشود مردم ولایت آنرا کردی میگویند من نادری نام نهادم دیگر جاده شالی طوس است که دالدر بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قبایه تو گریبان و سر آستین کلین دوزی پوشیدن آنرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قبایه حاشیه که علمای پارچه محرمات را بریده بر در دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قبایه اطلس گجراتی دیگر چیره که در ایشیم بات که کلاتون طلا و نقره را در آن بافته باشند چون ماهیانه پاره از سواران مهابت خان مطابق بر بست سه اسپه دو اسپه بخت سرانجام خابیت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال آن خدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جا گیراد بازیافت نمایند آخر با سه روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان سلیم که در میان تالابهاست کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امراد و قهرمان را درین مجلس که ترتیب داده میگم بود طلبداشته حکم کردم که بر مردم پیاده و اسام کیفات به مقتضای خواهش هر کس بدهند بسیار پیاده اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاده بخورد به مثل منصب و حالت خود نشیند و اسام کبابها و میوه با بطریق لاک مقرر شد که در پیش هر کس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس با و چراغها روشن ساخته چراغانی بهم دست داد که تا این رسم معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانی نشده باشد جمع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته نوعی بنظر درمی آید که گویا تمام صحن این تالاب یک میدان آتش است بسیار سنگینه مجلسی گذشت و پیاده خواران زیاد از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند

دل افروز نمیشد آراسته	بخوبی بدانسان که دل خواسته	نگندند و پیش این سبک کاخ	بسایه چو میدان بهت فراخ
ز بس نکت بزم میرفت دور	فلک نافه مشک بود از بخور	شده جلوه گر نازنینان باغ	رخ افروز ختمه هر سیکه چون چراغ

بعد از گذشتن سه چار گھڑی از شب مردم را رخصت نموده اہل محل را طلب نمود و تا یک پہر شب درین موضع نزلہ بسر بردہ داد  
 خرمی و عیش و آدم چون درین پنجشنبہ بعضی از خصوصیات دست بہم دادہ بود اول آنکہ روز جلوس من بود دیگر آنکہ شب برات بود دیگر  
 روز را کمی بود کہ پیش از ان شرح دادہ شد و نزد ہنود از روز ہا سے معتبر است بنا بر این سے سعادت این روز را مبارک شنبہ نام نہادیم  
 در بست و منعم سید کا سو خطاب پرورش خانے سفر از گردید دیگر روز چہار شنبہ بہان رنگ کہ مبارک شنبہ بہ من نیک افتادہ است  
 این روز بر عکس بہ من افتادہ است بنا بر این نام این روز شوم کہ شنبہ نہادیم کہ دایم این روز از جهان کم باد و روز دیگر خنجر مرصع بیادگان  
 تو رچی مرحمت شد و فرمودم کہ اورا بعد ازین یادگار بیگ میگفتہ باشند جے سنگی پسر راجہ ہما سنگہ را کہ در سن بست سالگی است طلب  
 نمودہ بودم در زمین روز ہا ملازمت نمود یک زنجیر نیل پیشکش گذر آید یک پہر سے گھڑی از روز مبارک شنبہ دوم شہر پور ماہ بہ قصد سیر  
 بجانب نیل کند و آنکہ دو سواری دست داد و از انجا بہ صحرائے پشٹہ کہ نہایت سبزی دخرمی دارد گذر افتاد گل خنیا  
 و دیگر ریاضین صحرائے بدرجہ شگفتہ بود کہ بر بہ طرف کہ نظری افتاد عالم عالم سبزہ و گل مشاہدہ میگشت یک پہر از شب گذشتہ بدست  
 ہمایون داخل گشتم چون کرند کو میشد کہ از کیلہ صحرائے یک قسم شیرینی بہم میرسد کہ اکثر درویشان و ارباب اجناس آزارت  
 خودی سازند در صد نفوس آن شدم ظاہر شد کہ میوہ آن چیزے ز نخت بے خلوت است غایتا در پابان طرف صنوبری شکل  
 کہ اصل میوہ کیلہ از ان بردن برمی آید یک پارچہ شیرینی بنہ کہ بعینہ طعم دفرہ و توام پاوودہ دارد و ظاہر میگردد کہ مردم آزارتادل  
 می نمایند و ذائقہ از ادراک لذت آن بسیار مخلوط میشود و در باب کبوتر نامہ بر سخنان نیز گوش رسیدہ بود کہ در زمان خلقای نبی عباس  
 کبوتران بغداد سے را کہ نامہ بر میگونید و الحق کہ از کبوتران صحرائے وہ پانزدہی کلان پرستند آموختہ میکردند بہ کبوترانان فرمودم  
 کہ اینہار آموختہ کنند و این کبوترانان چند جفتی را چنان آموختہ کردند کہ در اول روز کہ از ماند و پرواز انہا می نمودیم اگر کثرت بازان  
 بسیاری شد نہایتش تا دہیم پہر بلکہ تا یک دہیم پہر بہ بر با پور میرسیدند و اگر ہوا بغایت صاف می بود اکثرے در یک پہر میرسیدند و بعضی  
 کبوتران در چار گھڑی ہم رسیدند و رسوم عرضداشت با با خرم مشعر بر آمدن افضل خان و اسے رایان رسیدن ایچیان و خان  
 و آوردن پیشکش ہا سے لائق از جواہر و مرصع آلات و نیلان و اسپان کہ در بیج ہمدے دھرے انجمن پیشکش نیامدہ بود و اظہار شکر کرد  
 بسیار سے از خدمات و دولت خواہی خان مشارالیمہ و وفا بقول و عمد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان در بارہ او فرین  
 بخطاب مستطاب نرزد سے و دیگر عنایات کہ تا حال در شان او صادر نہ گشتہ بود رسید چون خاطر فرزندند کہ بغایت عزیز و التماس او  
 بجا بود حکم فرمودم کہ نشان عطار در رقم فرمائے باسم عادل خان مرقوم ساختند یعنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب

اودہ دوازده ہرآنچہ درایام سابق نوشتہ میشد افزونہ و قید شد کہ اوسا در فرامین مطاعہ فرزند می نوشتہ باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید +

شہی از اتھاس شاہ خرم | بفرزند می مامشور عالم

در روز چہارم فرمان مذکور با نقل فرستادہ شد تا فرزند شاہ خرم نقل را ملاحظہ نمودہ اصل سازد و در مبارک شنبہ نهم با اہل محل بخانہ آصف خان رفقہ منزل اودر حوالی درہ واقع بود در نہایت لطافت و صفاد چند سے درہ دیگر بر اطراف وارد و چند جا آبشار جاری دورختان انبہ وغیرہ در نہایت سبزی و خرمی سایہ افکن گشتہ قریب بدویست دسی صدگل کیوڑہ در یک درہ رتہ است مجملہ روز مذکور در نہایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شہراب منعقد گردید بامراد نزد یگانہ پیا لہام رحمت شد و پیش آصف خان بنظر درآمد اکثر نفایس بود آنچه پسند خاطر افتاد برداشتہ تمہ را با رعنائیت کردم در ہمین روز خواجہ میر ولد سلطان خواجہ کہ از خدمت بنگش بموجب طلب آمدہ بود ملازمت نمود یک قطعہ لعل و دو دانہ مروارید و یک زنجیر نیل پیشکش گذاریند راجہ بھیم زاین زمیندار ولایت گدیہ بہ منصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید و حکم شد کہ جاگیر ہم از وطن اوتخواہ دہند در دوازدہم عرضداشت فرزند خرم رسید کہ راجہ بھوج مل ولد راجہ با سو کہ زمین ولایت او متصل بہ قلعہ کانگرہ است تعہد نمایند کہ در عرض یک سال آن قلعہ را بہ تصرف ادلیہا سے دولت قاہرہ در آورد و خط تعہد اورانیز فرستادہ بود حکم شد کہ مطالب دید عیاشی کہ دارد نمیدہ و خاطر نشان خود ساختہ راجہ مذکور را روانہ ملازمت سازد تا سرانجام مہات خود نمودہ بخدایت مذکور توجہ گردد و در ہمین روز کہ یکشنبہ دوازدہم باشد مطابق غرہ رمضان بعد از گذشتن چہار گھڑی و بہت بل صبیہ فرزند مذکور از مادر شاہزادہا سے دیگر کہ دختر آصف خان باشد تولد یافت دسی بہ روشن آرا بگیم گردید زمیندار جیت پور کہ در حوالی ماند و واقع است چون بہ تقضای بی سعادتیا اورا ک آستانہوسی نہ نمودند اسنے خان را فرمودم کہ با چند سے از منصبداران و چار صد پانصد نفر برق انداز بر سر اور رفتہ ولایت اودا بتازند در سیزدہم یک نیل بہ فد اسنے خان و یک نیل بہ میر قاسم ولد سید مراد رحمت شد در شانز دہم بے سنگہ دلدر راجہ ہما سنگہ کہ در سن دوازدہ سالگی بودہ باشد بہ منصب ہزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گردید میر میران ولد میر خلیل اللہ یک زنجیر نیل کہ خود پسند نمودہ شد و یک نیل بہ ملا عبد الستار عنایت کردم بھوج پسر راجہ بکر حاجیت بہدلی بعد از فوت پدرش از صوبہ دکن آمدہ ملازمت نمود یک صد ہنر نذر گذاریند در ہفتدہم بعرض رسید کہ راجہ کلیان از ولایت اڈریہ آمدہ ارادہ آستانہوسی دارد چون در باب ادحکایات ناخوش بعرض رسیدہ بود حکم شد کہ اورا با پیشش بہ آصف خان بہ سپارند تا تحقیق سخنانے کہ در باب اوند کور شدہ است نماید در نوزدہم یک زنجیر نیل بے سنگہ رحمت شد در بیست و دوم سوار بہ منصب



کیشو مار و مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافت دو هزار سی ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد در بست و سوم الهداد  
 و فغان را بختاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان مشکیش راجه کلیان سنگه که شہرہ زنجیر فیل بود از نظر  
 گذشتہ شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانہ خاصہ شدہ دوزنجیر راجہ و مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والدہ میر میران  
 دختر شاہ اسمعیل ثانی از طبقہ سلاطین صفویہ رسیدہ بود خلعت بخت او فرستادہ اورا از لباس تعزیت بر آوردم در بست و تخم  
 فدائے خان خلعت یافته با اتفاق برادرش روح اللہ دیگر منصبہ ایران بہ تہنیت زمیندار حیت پوری منحص گشتند در بست و تخم  
 بہ قصد تماشای نر بہا و شکار آمد و از قلعہ فرود آمدہ با اہل محل متوجہ گشتم و بدو منزل کنار آب مذکور محل نزول اجلاس گشت  
 چون پشہ و یکبار داشت زیادہ از یک شب توقف نیفتاد روز دیگر بہ تاراپور آمدہ روز جمعہ سی و یکم مراجعت واقع شد  
 در غرہ مہراہ بہ محسن خواجہ کہ در نیولا اناور از النہر آمدہ خلعت و پنجزار روپیہ مرحمت شد در دوم بعد از نفحص مقدماتیکہ در باب  
 راجہ کلیان بعض رسانیدہ بودند و آصف خان بہ نفحص آن مامور بود چون بیگناہ ظاہر گشت سعادت آستانہ پوری دریافتہ یکصد  
 مہر و یکزار روپیہ نذر گذرانید و مشکیش او کہ یک سنگ مروری بود متعلقہ بہا دادانہ و دو قطعہ نعل و یک پہوچی کہ یک قطعہ نعل و دو  
 مروری داشت و صورت اسپ طلا مرصع جو اہر از نظر گذشت عرض داشت فدائے خان رسید کہ چون افواج قاہرہ بولایت  
 حیت پور درآمدند زمیندار آنجا فرار برقرار اختیار نمودہ تاب مقاومت نیار و دو ولایت اربتاراج حادثات رفت الحال از  
 کردہ خود پشیمان است و ارادہ دارد کہ بدرگاہ جہان پناہ آمدہ طریقہ بندگی و اطاعت اختیار نماید روح اللہ را بانوسی بہ عقب  
 او فرستادہ شد کہ اورا بہ بست آوردہ بدرگاہ آرد یا آوارہ وادی اربتار سازد و زمان و متعلقان اورا کہ بیان ولایت زمینداران آستانہ  
 در آمدہ اند بہ بند در آورد در ہشتم خواجہ نظام چارہ عدہ ناما کہ از بند رو خواہود آوردہ گذرانید از بند رند کور بہ سورت در عرض چارہ  
 روز آوردہ بودند و از سورت بماند و بہ ہشت روز آمدہ بود کلائے انارند کور برابر انارٹھٹہ است غایتا انارٹھٹہ ہیدانہ و این اناربادانہ  
 و نازکے دار و در شادابی بر انارٹھٹہ زیادتی میکند در نیم خبر رسید کہ روح اللہ بدیسی از دیہات آن نواحی میرسد و بدو خبر میرسانند  
 کزنان و متعلقان حیت پوری درین دیہہ است بہ قصد نفحص در بدون دیہہ فرود آمدہ کسان میفرستد و مردے را کہ درین دیہہ بودہ اند  
 حاضر میسازد و در اثناے تحقیق و نفحص یکے از فدویان زمیندارند کور بہ بیان مردم دیہہ در حینیکہ مردم جا بجا فرود آمدہ بودند  
 و روح اللہ با چندے رخت بر آوردہ بر بالاسے قالیچہ نشستہ بودہ است آن فدوی خود را بہ عقب سراور رسانیدہ بر چہ باد میرسانند  
 و آن بر چہ کار گزار افتادہ سراور سینہ او برمی آورد کشیدن بر چہ واصل گشتن روح اللہ مقارن یکدیگر واقع میگردد چندے کہ حاضر

۱۹۴

بودند آن مردک را به جهنم میفرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشید و بر سر دیبه روانه میشوند آن خون گرفتار  
 به شامت جادادون مخالفان و دشمنان در یک ساعت نجومی به قتل میرسند زنان و دختران آنها به بند گرفتار میگردند و آتش در دیبه  
 زده چنان میکنند که بجز تل خاکسری بنظر نمی آید و تمامی آن مردم جسده روح الله را برداشته خود را به فدائے خان ملحق می سازند مردانگی  
 و کار طلبی روح الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیزت چون آثار آبادانی در آن ولایت نمائند که بند را آنجا به کوه جنگل فرود آورده  
 خود را پنهان و گنایم ساخت و به فدائے خان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که او را قول داده بدر گاه آورد و منصب  
 مردت خان از اصل و اخوانه بشرط نیست و نابود ساختن سربازان زبندار چند رکوشه که سرودین از او آزار تمام می یابند به دو هزار می ذات  
 و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سپردیم راجه سو بر جل به همراهی تقی بخشی ملازم با با خرم آمده ملازمت کرد مطالبه که داشت مجموع بعرض  
 رسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود به واجبی شد و حسب التماس فرزند مشارالیه به عنایت علم و تقاریر سر بلندی یافت به تفرقه که  
 همراهی او معین بود و کچوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بزودی روانه گردد و منصب خواجه علی بیگ میرزا که بحفظ  
 و حراست احمد نگر تعیین یافته بود پنج هزار می ذات و سوار حکم شد بنور الدین قلی و خواجگی طاهر رسید خان محمد و مر نضی خان دولی بیگ  
 بهر کدام یک زنجیر نیل مرحمت نمودم در مقدمه هم منصب حاکم بیگ از اصل و اخوانه هزار می ذات و دو دست سوار مقرر گردید در همین روز راجه  
 سو بر جل را خلعت و فیصل و کچوه مرصع و تقی را خلعت داده بخدمت کانگروه مرخص ساختیم چون فرستاده های فرزند بلند اقبال شاه  
 خرم با ایچیان عادل بنان و پیشکشهاییکه فرستاده بود داخل بر پا پور شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه از مهات صوبه دکن جمع گشت حساب  
 صوبگی برادر خاندیس و احمد نگر به سه سالار خانان التماس نموده شایسته از خان پسر اوراکه در حقیقت خانخانان جوان ست بادوا  
 هزار سوار موجود به ضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هر جا بهر محل را بجای گیری که از معتبران فرار داده بند دست آنجا بردش که لائق و مناسب  
 بود سرانجام نموده و از جمله لشکر که به همراهی آن فرزند مقرر بود موازی سی هزار سوار بقت هزار پیاده برن انداز در آنجا گذاشته همه مردم  
 را که بیست و پنج هزار سوار و دو هزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و تاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه اتمی سنه دوازده جلوس  
 موافق یازدهم شهر شوال سنه هزارست و شش هجری بعد از گذشتن سه پیردیک گهری در قلعه ماند و به مبارکے و فرخی سعادت ملازمت  
 دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالاسے مھر و که طلبیدم و از غایت محبت  
 و شوق بے اختیار از جاسے خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتیم چند آنکه او در آداب و فروتنی بیسانه نمودن در عنایت و شفقت افزون  
 و نزدیک خود حکم شستن فرمودم هزار اشرفی و هزار روپیه به صیغه تذکره هزار اشرفی و هزار روپیه بر رسم تصدق معروض داشت و جوانی

مقتضی آن نبود کہ پیشکش با سے خود تمام بہ نظر در آورد فیصل سرناک را کہ سر حلقہ فیضان پیشکش عادل خان بود باصند و تچہ از جواہر نفیس درین وقت گذرانید بعد از آن بہ بخشیان حکم شد کہ امرائے کہ ہمراہ آن فرزند آمدہ اند بہ ترتیب منصب ملازمت نمایند اول خان جہان بہ سعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیدہ بدلت قدبوس امتیاز بخشیدم ہزار ہر ہزار روپیہ تدر و صند و تچہ پر از جواہر در صبح آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشہا سے ادایہ مقبول افتاد چہل و پنج ہزار روپیہ قیمت شد بعد از آن عبد اللہ خان آستانہ بوس نمودہ صد ہر ہزار آورد و آنگاہ مہابت خان زمین بوس سر بلندی یافت صد ہر ہزار روپیہ نذر و گریہ از جواہر در صبح آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چہار ہزار روپیہ قیمت آن شد انانہ بجلہ علی ست بوزن یازدہ مثقال کہ سا گذشتہ در اجیر فرنگی بہت نزد ختن آوردہ بود و لک روپیہ ہا میگرد در جوہر بایں ہشتاد ہزار روپیہ قیمت می نمودند بنا بر این سدا راست بنامہ باز گردانیدہ برد چون بہ برہانپور میرسد مہابت خان یک لک روپیہ از دینہر و بعد انانہ کہ را جہ بہاد سنگہ ملازمت نمودہ ہزار روپیہ نذر و قدر سے از جواہر در صبح آلات پیشکش گذرانید و ہمچنین دارا ب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد اللہ خان و شجاعت خان عرب و دیانت خان و شہباز خان و مستعد خان بخشی و او دارام کہ از سرداران عمدہ نظام الملکی بودند بقول فرزند شاہ خرم آمدہ در سلک دو تن خواہان منتظم گشتہ و دیگر امراتہ ترتیب منصب ملازمت نمودند بعد از آن دکلہ سے عادل خان دولت زمین بوس دریافتہ عرضداشت اورا گذرانیدند پیش ازین بجلہ سے فتح رانا منصب بست ہزاری دودہ ہزار سوار بہ فرزند اقبال مند مرحمت شدہ بود چون بہ تغیر و کن شنافت بخطاب شاہی اختصاص یافت الحال بجلہ سے این خدمت شایستہ منصب سی ہزاری و بست ہزار سوار و خطاب شاہ جہان عنایت فرمودم و حکم شد کہ بعد ازین در مجلس ہشت آئین صندلی نزدیک بہ تخت می نہادہ باشند کہ آن فرزند نشیند و این عنایت بہت مخصوص بان فرزند کہ پیش ازین در سلسلہ مارسم نبود و خلعت خاصہ با چار قب زربفت و دوزگر بیان و سر آستین و حاشیہ دامن مردارید و دختہ کہ پنجاہ ہزار روپیہ قیمت داشت و شمشیر مرصع با پرولہ مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بخت سرفرازی او خود از جہر کہ پائین آمدہ خواجہ از جواہر و خوانی زر بر سر او تار کردم و فیصل سرناک را از نزدیک طلبیدہ دیدم بے تکلف آنچه از تعریف و خوبی این فیصل شنیدہ شد بجا سے خود است در کلاسنے دارا سنگی و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبی فیصل کتر دیدہ شد از بسکہ در نظر م مقبول افتاد خود سوار شدہ تادرون و دو تنخانہ خاص بہ مہر پلہ نذر بر سر او تار کردم و حکم فرمودم کہ درون دولت خانہ می بستہ باشند و باین نسبت نور بخت نام او نہادہ شد روز جمعہ بست و چہارم را جہ پر جوہر چندار بگلانہ آمدہ ملازمت نمود نام او پرتابست و را جہ آنجا ساہر کس کہ بودہ باشد بہر جوہر بگویند قریب ہزار روپا نقد سوار واجب خوار است

در وقت کار تا سه هزار سوار هم سامان میتوان کرد ولایت بگلان در میان گجرات و خاندیس و دکن واقع است در قلعه مستحکم دارد و سایر و  
 سایر چون مالیر در میان معموره است خود را بنجا میباش. ملک بگلان چشمه های خوش و آبها را رود آن و در دانه آنجا بقایط لطیف  
 و بایده میشود از ابتدا که غورگی تا آخر نیمه ماه می کشد انکورش فراوان است اما فردا علی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و  
 دکن و خاندیس سررشته مدارا ولایت از دست نداده غایتاً خود بدیدن بچکد ام نمی رفتند و چون ازینها خواستی که دست تصرف  
 به ملک او در از سال و به حمایت دیگر از آسب دیگر محفظه ماندی بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بمهرت حضرت  
 عرش آشیانه در آمدند به بر پا پیور آمده سعادت زمین بوس دریافت و در سلک بنده با غنیمت گشته به منصب سه هزار سوار شد  
 در فیولا که شاه جهان به بر پا پیور رسید یازده زنجیر نایل پیشکش آورد ملازمت نمود در خدمت آن فرزند بدرگاه آمد و در غور اعلان  
 و بندگی بخواهد و مراحم خسروان سر بلندی یافت و به عنایت شمشیر مرصع ذیل و اسپ و خلعت ممتاز گشت بود از چند روز به انگشتر  
 از یاقوت و الماس و لعل بدو مرحمت نمود روز مبارک شنبه بیست و نهم بود جهان حکیم جشن فتح فرزند شاه جهان کرده به شاه جهان  
 خلعتها که گران بها با نادر که به گلهای مرصع و مروارید با سه نفیس آراسته بود و شرح مرصع بخواهر نادر و دستار با طره مردار  
 و کمر بند سلسل مروارید و شمشیر با پرده مرصع با پهل کتاره دهنده مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت  
 ذیل خاصه با دو ماوه ذیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و اهل حرم او خلعت با سه و تقویر با سه همیشه با تمام  
 زین بخشیدند و بنده با سه عمده او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند همه جهت سه ملک روپیه صرفت این جشن  
 شده باشد در همین روز عبدالعزیز خان و سردار خان بر او را خلعت و اسپ عنایت نموده بسرا کار کاپی که بجایگیر آنها  
 مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعت خان را نیز بجایگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و ذیل  
 مرحمت شد و سید حاجی را که جایگیر دار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون کرر بوض سید که خاندوران پیر و ضعیف  
 شده چنانکه باید تاب قطره و ترود نزار و صوبه کابل و بخش سرزمین فتنه خیز است و بحیث استیصال افغانان پیوسته  
 سواری و حرکت لازم دارد از آنجا که احتیاط شرط جهاندار است همانبت خان را بصاحب صوبگی کابل و بخش تسلیم  
 فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بگوست ولایت طه سر فراری یافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نوزدهم ذیل  
 از بهار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام بحیث من سون کیله آوردند تا امر وزیر ازین قسم کیله خورده نشده بود  
 در کافی مقدار یک انگشت بوده باشد چیل شیرین و راست مزه است بیچ نسبت دیگر تمام کیله نزار و غایتاً خالص

از شکی نیست چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتیم و دیگران میگویند که تا هفت و هشت میتوان خورد  
 اگر چه کیده در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین است و بس اسال تا بیست و سوم  
 ماه هر مقرر بخان ابنه گجرات را بپاک چوکی رسانید درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلی برادرم شاه عباس در آگره  
 بمرض اسهال و دلیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم آمده بود و وصی خود ساخته حکم فرمودم که بوجب  
 وصیت اسباب و اشیای او را بخدمت شاه رساند تا ایشان در حضور خود بپوشه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بخت حسان  
 و کلاسه عادل خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جانگیری قلی بیگ ترکمان که بخطاب  
 جانسپار غمانی سرفراز است از دکن آمده ملازمت نمود پدرش در سلک امرای ایران انتظام داشت در زمان عرش  
 آشیانی از ولایت آمده بود منصب عنایت نموده بصوبه دکن فرستادند در آن صوبه نشوونما یافت اگر چه غایتا مکرر بمراسمه  
 خدمت او شده بود درینو که فرزند شاه جهان بلازمت رسید و از اخلاص و جانسپاری او معروض داشت حکم فرمودم  
 که جویده بدرگاه آمده سعادت ملازمت در یابد و باز مراجعت نماید درین روز او و آرام را بمنصب سه هزاری و هزار  
 پانصد سوار سرفراز ساختم ذات او بر همین است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز خان بر سر عنبر میرفت  
 آدم خان حبشی و جاوید را که با پوراسه کایتیه و او و آرام و چندی از سرداران نظام الملک جدا شده نزد شاهنواز خان  
 آمده بودند و بعد از شکست عنبر باز بلاکتهای عادل خان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر  
 با دم خان سوگند مصحف خورده او را غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید و آخر او را کشت  
 با پوراسه کایتیه و او و آرام بر آمده بسرحد عادل خان رفتند عادل خان در ملک خود راه نداد و در همان چند روز با پوراسه  
 کایتیه بفریب و غدریکه از آشیانان نقد بستن و در باخت و عنبر فوجی بر سر او و آرام فرستاد او جنگ خوب کرده فوج عنبر را  
 شکست داد بعد از آن در آن ملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت بادشاهی انداخته دولت گرفته با ایل و عیال  
 خوشی و پیوند بخدمت فرزند شاه جهان آمد و آن فرزند او را با انواع عنایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و منصب  
 سه هزار نیات و یک هزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه آورد و چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه  
 مرحمت نمود و شهباز خان را که منصب دو هزار نیات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزود و بفرجاری  
 سرکار سارنگپور و بعضی از صوبه مالوه تعیین فرمودم بخان جهان اسپ خاصه و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه و هفتم ماه

مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهاے خود را بنظر در آورد و چون مرصع آلات و نقشه نفیسه و دیگر نفایس و نوا در تمام  
 در صحن جبرو که تبر تیب چیده میدان و اسپان را با ساترهای طلا و نقره آداشته در برابر داشته بود بجهت خاطر جوئی او خود  
 از جبرو که پائین آمده بتفصیل دیده شد از آنجمله علم است نفیس که در بندر کوه بخت آنفرزند مبلغ دو لک روپیه اتیاع نموده اند  
 و زرش نوزده تانک که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر بود و جوهر بیان نیز همان  
 قیمت بنظر داشتند. و دیگر نیلی است از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هفت سرخ یک لک روپیه قیمت شده  
 تا حال باین کلاسه و نقاست و خوش رنگی و شادابی نیل و در نظر نیامده و دیگر الماس جگوره است از بابت عادل خان وزن  
 یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه با کرده اند و چه نسیم جگوره آنکه در دکن سبزی است که آن را ساک جگوره میگویند  
 در وقتکه مرتضی نظام الملک برادر ارفع کرد روزی با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساک  
 جگوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برد از آن روز با الماس جگوره شهرت گرفت و در قرات احمد نگر تبرت ابراهیم  
 عادل خان که الحال است در آمد به دیگر زمره نیست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نواست اما بنایت خوش رنگ  
 و نفیس چنانچه تا حال این طور دیده نشده به دیگر دو مردارید یکی بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ  
 باشد قیمت پنج هزار روپیه قیمت شد و دویم شانزده سرخ در نهایت غلطانی و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نموده  
 و دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک بوزن یک تانک سی هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از آن جمله سه  
 فیل با سازها سه طلا از زنجیر و غیره و نه فیل با ساز نقره اگرچه قیمت فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بنایت کلان و ناسے  
 است اول نور بخت که آن فرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت و دیگر هویت از  
 بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده در حین سال نام نهادم و دیگر پنج بند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت  
 نمودند چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قد و سخان و فیل امام رضا از بابت قطب الملک اینها را نیز هر کدام یک لک روپیه  
 باشد دیگر یکصد و اسب عربی و عراقی که اکثر اسپهاے خوب بود از آن جمله سه اسب زینهاے مرصع داشت اگر  
 پیشکشهاے آن فرزند آنچه از خاصه خود دوازده بنا داران دکن گرفته است بتفصیل مزوم گرد و بطول مے کشد مجلا آنچه از  
 پیشکشهاے او مقبول افتاد موازی بیست لک روپیه می شود سواے این قریب بدو لک روپیه بوالده خود نور جهان  
 پیشکش نمود و شصت هزار روپیه بدیگر والده با و بیگان گذرانید مجموع پیشکش آنفرزند بیست و دو لک و شصت هزار روپیه

کہ ہفتاد و پنج ہزار تومان راجہ ایران و شصت و ہفت لاک و ہشتاد ہزار خانی راجہ نوران باشند چہن پیشکشے درین دولت  
 ابد پیوند از نظر نگذشتہ بود توجہ و عنایت بسیار بہ و نمودم در حقیقت فرزندے کہ شایان لطف و شفقت باشد دست  
 نہایت رضامندی و خوشنودی از و دارم اسر تعالی اور از عمر و دولت برخوردار گرداند چون در مدت عمر شکار نسل نکرده  
 بودم دلیل دیدن ولایت گجرات و تماشائے دریائے شور ہم داشتیم و مکرر قراولان رفتہ فیلمائے صحرائی دیدہ جائے شکار  
 قرار دادہ بودند بخاطر رسید کہ سیر احمد آباد و تماشائے دریا نمودہ وقت برگشتن کہ ہوا گرم شود و موسم شکار نسل شود شکار  
 کردہ متوجہ بارہ لکھنؤ اگرہ شوم باین عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بگمان و اہل محل را با سباب و کارخانہ خات زیادتی  
 روانہ اگرہ ساختہ خود با جمعے کہ از ہمراہی آنا گزیر نیست برسم پیش شکار متوجہ صوبہ گجرات شدم و شب جمعہ آبان ماہ مبارکی  
 و فرخی از ماند و کوچ کردہ در کنار تال چلچہ فرود آمدہ شد صبح شکار رفتہ یک نیلہ گاویہ بندوق زوم شب شنبہ ہما تھان  
 بر اسپ نسل خاصہ عنایت نمودہ بندست صوبہ کابل و نکش رخصت فرمودم بالتامس اور شید خان را خلعت و اسپ  
 و نسل و مخور صغ مرحمت نمودہ بلکہ اوتین کردم ابراہیم حسین را بخدمت بخشگیری دکن سر فراز ساختم و میرک حسین بود واقعہ  
 نویسی صوبہ مذکور مقرر شد راجہ کلیان پسر راجہ ٹوڈرل کہ از صوبہ اوڑیسہ آمدہ بود بہجت تقصیرات کہ باو نسبت می گردند  
 روزی چند از مسافرت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناہی اظہار شد اسپ و خلعت عنایت نمودہ ہمراہ  
 ہما بت خان بندست بنگلہ تعین نمودم روز دوشنبہ بکلا سے عادل خان طرہ ہائے مرصع بطرح دکن مرحمت شد  
 یکے پنج ہزار روپیہ و دیگر چار ہزار روپیہ قیمت داشت چون افضل خان و رائے رایان و کلا سے فرزند شاہ جہان  
 این خدمت را چنانچہ شرط بندگی ست و خدمتگاری بتقدیم رسانیدہ بودند ہر دورا بز یادتی منصب سر فراز فرمودہ رائے  
 رایان ہرما بختاب بکرماجیت کہ در ہندوان خطاب عمدہ است ممتاز ساختم و الحق بندہ شائستہ قابل تربیت است روز  
 شنبہ دوازدم شکار رفتہ دو نیلہ گاویہ را بہ بندوق زوم چون ازین منزل شکار دور بود روز دوشنبہ چار و نیم کردہ  
 کوچ فرمودہ در موضع کیدسن فرود آمد روز شنبہ پانزوم سہ نیلہ گاویہ زوم یکے از آنا کہ کلان تر بود دوازده سن بوزن در آمد  
 درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاہر ابتلاق را بہ نشانیہ سر راست کردہ اول یک تیرمی اندازد باز بندوق را  
 پرسی کند چون جرش بسیار روان بودہ بندوق را بر سینہ خود کبیہ دادہ غول را ازیر دندان می کند کہ درست شود و گرفتگی  
 داشته باشد تضا را درین وقت قبیلہ آبتشاہ میرسد و بالاسے سینہ جا بیک سر بندوق ہنادہ بود مقدار کف دست سے سوزد

چنانچه ریزه های دار و در پوست و گوشت فرو می نشیند و خیلی جراحت می شود و الم بسیار بهیروز رسید روز یکشنبه شانزدهم  
چهار نیل شکار شد سه ماده نیل گاؤ و یک بکره نیل گاؤ و روز مبارک شنبه بیدر که کوه است که آبشاری داشت و  
نزدیک به اردو واقع بود رفته شد اگر چه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دوسه روز پیشتر محراب آب از بالا بسته  
بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میرنجت ارتفاعش بست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده  
میریز و درین قسم سر راهی غنیمت است پیالهای معتاد را بر لب آب و سایه کوه خوروه شب به اردو آمدم درین  
روز زمیندار حیات پوری که بالتماس فرزند شاه جهان گناه او بخشیده شده بود دولت آستانه بوس دریافت روز جمعه  
هزدهم یک نیل گاؤ کلان و یک بکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قرار آن عرض کردند که در پرگنه  
حاصلپور شکار فرادانست اردوی کلان را درین منزل گذاشته روز یکشنبه بیستم با جمعی از بنده های نزدیک حاصلپور  
که سه گروه مسافت داشت شتاقم میرحسام الدین ولد میرجمال الدین حسین انجو که بخطاب عقد الدوله اختصاص دارد  
بمنصب هزار یزات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار تورچی را که  
بخدمت بگش تعیین شده اند فیصل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت تری و تازه آمده بود  
زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهاست که با وجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در  
دکن تازه می رسد روز دوشنبه بست و یکم سه راس نیل گاؤ و خر و روز شنبه بست و دویم یک نیل گاؤ و نر و سه  
ماده و روز یکم شنبه بست سویم یک ماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تال حاصلپور نریم پیکار  
ترتیب یافت بفرزند شاه جهان و چندک از امرای عظام و بنده های خاص پیاله عنایت شد یوسف خان پسر حسین خان را که از خانزادان لائق  
ترتیب است منصب سه هزار یزات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفرجاری گویند و آن رخصت نمودم و بانعام خلعت  
فیصل سرفرازی یافت راسه بهاری داس دیوان صوبه دکن بسعادت آستانه بوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپار خان را بغنایت علم  
سر بلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده به صوبه دکن رخصت فرمودم امروز بندوق نمایانی انداختم قنار او در درون دولت خانه و رخت  
کهرنی واقع شده بود قریشی آمده بر سر شلخ بلندی نشست در همین میان سینه اش بنظر درمی آمد بندوق را بر دوش است  
گرفته در میان سینه او زوم و از جایکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کوه  
کچ کرده در موضع کمال پور منزل شد یک نیل درین روز به بندوق زوم رستم خان که از بنده های عمده مسترزند



شاه جهان است و از برهان پور با جمعی از بندها سوار گاه بر سر زمین باران گونڈوانا تعیین نموده بود صد و ده زنجیر نعل و یک لک و سبست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ آستانبوس رسید زاهدوله شجاعت خان بمنصب هزار نذات و چهار صد سوار از اصل و اصنافه سرفراز شد روز یکشنبه بست و بیستم شکار با زوجه کردم روز دوشنبه نیله گاؤ کلان و یک بوکره شکار شد نیله و از دوه من و نیم بوزن در آمد روز سه شنبه بست و نهم یک نیله شکار شد بهلول سیاه و اله یار کوکه از خدمت گونڈوانا آمده سعادت ملازمت دریافت بهلول خان پسر حسن میانه است و میانه الوشی است از افغانان در مبادی حال حسن کوکر صادق خان بود اما کوکر ابو شاه شناس و آخر در سلک بندها سوار بادشاهی تنظیم یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد از پسرانش بمناسب سرفراز گشتند اگر چه پشت پسر داشت اما او پسرش هر دو بچو پسر شیر و شناس آمدند برادر کلان در آغاز جوانی و دلیت حیات سپرد بهلول رفته رفته بمنصب هزار می سر ملندی یافت درین وقت فرزند شاه جهان به برهان پور رسیده او را قابل تربیت دانست بمنصب هزار و پانصد می ذات د هزار سوار میداد ساخت و چون تا حال مر ملازمت نکرده بود و بسیار آرزوی آستانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بے کلک خوب خانزادی است همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگی دارد ظاهرش هم خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاه جهان تجویز نموده بود بالتماس او مرحمت شد و بخطاب سر بلند خانی سرفراز گشت اله یار کوکه نیز جوان مردان و بنده لائق تربیت است او را بخدمت مناسب و حسیان یافته بدرگاه طلب فرمودم روز کم شنبه غره ماه آذر بشکار رفته یک نیله گاؤ به بندوق زوم درین تاریخ واقعات کشمیر بجز من میرسد که در خانه ابرشیم فروشی و دو دختر دندان دار بود آمده که پشت تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پا سے هر کدام جدا اندک زلف زنده بوده فوت شدند روز مبارک شنبه دویم در کنار تالے که دیره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکر خان را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساختم منصبی از اصل و اضافه دو هزار پانصد نذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بکلاسے عا دلخان هر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد هر دستوری میشود انجام شد سر بلند خان اسپ و خلعت عنایت نمودم چون از اله یار کوکه هم خدمات غایب و ترادوات پسندیده بوقوع آمده بود بخطاب بهمت خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه سه چهار کرده و یکپاؤ کوچ نموده پرگنه دکنان محل نزول را بایات اقبال گشت روز شنبه نیز چهار کرده و یک پاؤ کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد و دهار از شهر با سے قدیم است و راجه بھوج که از راجه سے معتبر هندوستان است درین شهر مے بود و از عهد او هزار سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدت ها حاکم نشین بوده و قلیکه سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن مے رفت

بج